

**Predigt zum 11. Sonntag nach Trinitatis, 31.8.2025,
Erlöserkirchengemeinde Düsseldorf (SELK),
Pfr. Gerhard Triebe**

Hiob 23,1-17:

ایوب ۱: ۲۳-۱۷

ایوب پاسخ داد و گفت ۱

حتی امروز هم شکایت من سنگین است؛ دست او آن قدر بر من سنگینی می کند که باید آه ۲
بکشم

آه، کاش می دانستم چگونه او را بیابم و به جایگاه او برسم ۳

، آنگاه حق خود را نزد او بیان می کردم و دهانم را از دلایل پر می ساختم ۴

و سخنان او را که به من پاسخ می داد، می شنیدم و درک می کردم که چه می گوید ۵

آیا با قدرت عظیم با من مجادله می کرد؟ نه، او خود به من توجه می کرد ۶

در آنجا یک انسان درستکار با او بحث می کرد، و من برای همیشه از داور خود رهایی ۷
می یافتم

اما به سوی مشرق می روم، او نیست؛ به سوی مغرب می روم، او را حس نمی کنم ۸

اگر در شمال عمل می کند، او را نمی بینم؛ اگر در جنوب پنهان می شود، او را مشاهده نمی کنم ۹

اما او راه مرا خوب می داند؛ اگر مرا بیازماید، چون طلا بیرون می آیم ۱۰

، زیرا پایم در مسیر او ثابت ماند و راه او را نگاه داشتم و منحرف نشدم ۱۱

فرمان لبان او را ترک نکردم و سخنان دهان او را نزد خود نگاه داشتم ۱۲

اما او تصمیم خود را گرفته، چه کسی می تواند مانع او شود؟ او آنچه بخواهد، انجام می دهد ۱۳

آری، آنچه برای من مقدر کرده، به انجام خواهد رساند و از این گونه کارها بسیار در نظر ۱۴
دارد

بنابراین از حضور او می هراسم؛ وقتی به این فکر می کنم، از او ترسان می شوم ۱۵

خداست که دل مرا سست کرده و قادر مطلق است که مرا ترسانده است؛ ۱۶

زیرا نه به خاطر تاریکی خاموش شده ام و نه به دلیل ظلمتی که چهره ام را می پوشاند ۱۷

ای جماعت عزیز، من بیشترین احترام را برای ایوب قائم نمی دانم آیا من می توانستم چنین

، کاری انجام دهم یا نه – اینکه همه چیز را از دست بدهم، هر چه برایم ارزشمند است: دارایی ام

خانواده ام، سلامتی ام، و با این حال رابطه ام را با خدا قطع نکنم. من احتمالاً وسوسه می شدم که

این را به نوعی مجازات بدانم. بالاخره من به عنوان یک لوتری (پروتستان (آموخته ام که همیشه

و همه جا گناهکارم. رسول یوحنا نیز می نویسد: «اگر بگوییم که گناهی نداریم، خود را فریب

می دهیم و حقیقت در ما نیست.» بنابراین من در هر حالتی در برابر خدا بدهکارم و هیچ حقی

ندارم که در برابر او خودم را بزرگ جلوه دهم یا حتی او را متهم کنم. اگر او با وجود گناه من

به من اجازه زندگی داده و هر روز این همه خوبی به من عطا کرده است، این تنها فیض اوست

من هیچ ادعایی بر آن ندارم

اما ایوب خود را در برابر خدا محق می بیند. به همین دلیل، آنچه بر سرش آمده را بدون

اعتراض نمی پذیرد، بلکه مقاومت می کند. او واقعاً می خواهد با کسی که به نظرش مسئول این

وضعیت است، درگیر شود. داشتن چنین شجاعتی کار بزرگی است: اینکه از درگیری فرار

نکند بلکه آگاهانه دنبال رویارویی برود. حتی اگر کسی که قرار است با او حساب کتاب کند، خود خدای قادر مطلق باشد. برای همین من احترام زیادی برای کسی قائلم که به خالقش می‌گوید: «خدای عزیز، حالا راستش را بگو، من چه کرده‌ام که سزاوار این وضعیت باشم؟ با «!من صحبت کن و نشان بده کجا اشتباه کرده‌ام»

و تازه، جالب‌ترین بخش هنوز باقی است: چیزی که ایوب فقط حدس می‌زد، ما که آغاز و پایان داستان او را می‌دانیم، یقین داریم که درست است: ایوب واقعاً این رنج را سزاوار نبود. او انسانی بی‌عیب و دیندار بود. به همین دلیل، من برای کسی که از خدا پاسخ می‌خواهد و عدالت می‌طلبد، احترام زیادی قائلم. شخصاً من نمی‌توانستم چنین کنم، به‌ویژه چون برخلاف ایوب. هرگز نمی‌توانم ادعا کنم که همیشه راه خدا را نگاه داشته‌ام و هیچ‌گاه از آن منحرف نشده‌ام. ایوب از خدا انتظار عدالت دارد. زیرا او مردی دیندار بود. و در اینجا «دیندار» فقط به این معنا نیست که ایوب مذهبی بوده، بلکه زندگی‌اش را به‌طور کامل بر اساس خدا و احکام او تنظیم کرده بود. و چون این حرف را هر کسی می‌تواند بزند، کتاب ایوب در همان آغاز برای ما مثالی می‌آورد: فرزندان گاهی جشنی برپا می‌کردند – امروز شاید بگوییم: آن‌ها مهمانی می‌گرفتند – و صبح روز بعد، شاید پس از یک شب طولانی جشن، ایوب قبل از هر کاری به سراغ خدا می‌رفت و برای او قربانی می‌کرد و در واقع از طرف فرزندان از خدا طلب بخشش می‌نمود، مبدا آن‌ها در هنگام شادی از حد گذشته باشند. ما حتی نمی‌دانیم که آیا آن فرزندان واقعاً کار اشتباهی کرده بودند یا نه. و حتی اگر چنین بود، شاید این سؤال پیش می‌آمد که آیا فرزندان خودش نباید مسئول کارهایشان باشند؟ اما برای ایوب یک چیز روشن است: او می‌خواست با خدا در صلح و آرامش باشد. و برای این هدف از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کرد. و سپس اتفاقی می‌افتد که ایوب از آن خبر ندارد، اما ما خوانندگان کتاب از همان ابتدا به‌عنوان اطلاعات پشت‌صحنه می‌دانیم: خدا به شیطان اجازه می‌دهد این انسان نمونه را با انواع رنج‌ها بیازماید. و شیطان از تمام ابزارهایی که می‌توان تصور کرد، استفاده می‌کند: بیماری، مرگ. اعضای خانواده، فقر.

ایوب که تا همین لحظه زندگی‌ای عالی داشت، حالا در میان بدبختی نشسته است. و نه تنها این، بلکه او با یک پرسش اساسی روبه‌رو می‌شود: چگونه ممکن است که من این قدر رنج بکشم، در حالی که هیچ خطایی نکرده‌ام؟ بسیاری از مردم امروز می‌گویند: تو هیچ اشتباهی نکردی، فقط بدشانس بودی. اما اولاً این تسلی‌بخش نیست و ثانیاً ایوب به خدایی قادر مطلق ایمان دارد. اینکه چیزی بدون اجازه او اتفاق بیفتد، برای ایوب غیرقابل تصور است. بنابراین، در نهایت، موضوع برای ایوب این است که این دنیا چقدر عادلانه است – و خدای او: چقدر عادل است. برای دوستان ایوب که برای تسلی او آمده‌اند، این مسئله کاملاً روشن است: البته که دنیا عادلانه است. در غیر این صورت، قوانین خدا چه معنایی داشت؟ هر کس درستکار باشد، از آن بهره‌مند می‌شود و زندگی خوبی خواهد داشت. و هر کس در راه‌های خدا قدم بر ندارد – همان‌طور که ایوب می‌گوید – دیر یا زود نتیجه اعمالش را خواهد دید. این رابطه همیشه بلافاصله قابل مشاهده نیست، اما وجود دارد. این دیدگاه حتی امروزه هم رایج است، به‌ویژه وقتی پای خوشبختی «حلال» (خودمان و بدبختی «مقصرانه» دیگران در میان باشد. این کمی شبیه آموزه کارما در آیین بودایی و هندو است.

حتی ایوب هم فکر می‌کند که دنیا باید این‌گونه کار کند – یا دست‌کم چنین باید باشد – فقط حالا او خدا را متهم می‌کند که نقش خود را در این معادله درست انجام نمی‌دهد. ناامیدی ایوب نه به

خاطر این است که رنج می‌کشد – همان‌طور که شاید ابتدا تصور کنیم – بلکه به این دلیل است که خدا وظیفه خود را درست انجام نمی‌دهد، یعنی تأمین عدالت و این‌گونه ایوب به دنبال رویارویی با خداست. او این موضوع را مانند یک شکایت قضایی پیش می‌برد. اما خدا خود را پنهان می‌کند.

آه، کاش می‌دانستم چگونه او را بیابم و به جایگاه او برسم! آنگاه حق خود را نزد او بیان می‌کردم و دهانم را از دلایل پر می‌ساختم و سخنان او را که به من پاسخ می‌داد، می‌شنیدم و درک می‌کردم که چه می‌گوید. آیا با قدرت عظیم با من مجادله می‌کرد؟ نه، او خود به من توجه می‌کرد. در آنجا یک انسان درستکار با او بحث می‌کرد، و من برای همیشه از داور خود رهایی می‌یافتم) «آیات ۳ تا ۷»

در چنین موقعیتی چه باید کرد؟ من تصور می‌کنم که ایوب دنبال یک وکیل می‌گردد تا علیه خدا شکایت کند. او نزد وکیل می‌رود تا مشورت بگیرد و بداند که شکایتش علیه خدا چقدر شانس موفقیت دارد. وکیل شاید بگوید: «من حق را به تو می‌دهم. این رنج سزاوار تو نبوده است. اما اینکه در دادگاه چه نتیجه‌ای می‌گیری، نمی‌توانم بگویم. زیرا دادگاه در تصمیم خود آزاد و مستقل است. دادگاه به قانون پایبند است، اما نه به نظر و پیش‌بینی من»

این‌گونه من وضعیت ایوب را تصور می‌کنم – مانند کسی که در برابر داور ایستاده که نه خودش را لو می‌دهد و نه هیچ گزارشی ارائه می‌کند. ایوب هنوز فکر می‌کند که قوانینی وجود دارد که حتی خدا هم باید از آن پیروی کند. اما اینجا او با خدایی روبه‌رو می‌شود که هر چه بخواهد، انجام می‌دهد.

اما او تصمیم خود را گرفته است، چه کسی می‌تواند مانع او شود؟ او هرچه بخواهد، انجام می‌دهد. بله، آنچه برای من مقدر کرده، به انجام خواهد رساند، و کارهای دیگری از این نوع نیز در نظر دارد. بنابراین، از حضور او می‌هراسم؛ وقتی به این موضوع فکر می‌کنم، از او ترسان می‌شوم. خداست که دل مرا سست کرده و قادر مطلق است که مرا ترسانده است) «آیات (تا ۱۶ ۱۳)»

باز هم همان احترام من به ایوب: اینکه او با ترسناک‌ترین بُعد خدا روبه‌رو می‌شود و با این حال تسلیم نمی‌شود؛ در برابر قدرت عریان خالق می‌ایستد و باز هم از او پاسخ می‌خواهد. اگر خدا واقعاً به هیچ قاعده‌ای پایبند نیست – روزی بهترین نعمت‌ها را می‌دهد و روز دیگر رنج و بیماری را اجازه می‌دهد؛ اگر ما نتوانیم بر هیچ‌یک از این‌ها تأثیر بگذاریم – در این صورت ایوب حق دارد: چیزی جز ترس، نومیدی و وحشت برای ما باقی نمی‌ماند.

اما به جای آنکه خودش قضاوت کند، همه‌چیز را رها کند و زندگی بدون این خدای ظاهراً بی‌رحم را انتخاب کند، ایوب دست از تلاش برنمی‌دارد. او از خدا پاسخ می‌خواهد. و من فکر می‌کنم همین موضوع است که ایوب را برای ما به الگو تبدیل می‌کند.

بیایید برای لحظه‌ای از ایوب فاصله بگیریم. ما نسبت به ایوب شناخت بیشتری از خدا داریم. ما خدا را بهتر از او می‌شناسیم. این موضوع را به راحتی می‌شود فراموش کرد. زیرا این خدای غیرقابل‌درک که ایوب با او روبه‌رو شد، برای ما خودش را قابل‌درک ساخته است. در غیر این صورت، داستان ایوب اصلاً قابل تحمل نبود. خدا خودش را در عیسی مسیح برای ما آشکار کرده است. او به ما نشان داده که ذات او چگونه است. جایی که ایوب فقط بی‌نظمی و اراده مطلق می‌دید، خدا خود را برای ما محدود کرده است – نه فقط با کلمات، بلکه با اعمال. ما وجهی از او را می‌شناسیم که کاملاً متفاوت است با آن قدرت عظیمی که ایوب دید. زیرا در عیسی مسیح، خدا دقیقاً بر عکس رفتار کرد: او با ما به صورت فرمانروا ظاهر نشد، بلکه

به صورت خدمتگزار آمد؛ نه عظیم و دور از دسترس، بلکه کوچک و فروتن؛ نه خشن و بی رحم، بلکه پر محبت و وفادار؛ نه سرد و دور، بلکه نزدیک و مهربان – آن قدر خدمتگزار نزدیک و محبت آمیز به انسان ها که حتی مرگ بر صلیب را بر خود پذیرفت تا برای آنان راه رسیدن به پدر را باز کند. این پاسخ خدا به پرسش های ما درباره عدالت اوست. بله، خدا جنبه تاریکی هم دارد – اما نه از این جهت که او قصد بدی دارد، بلکه به این دلیل که ما همیشه او را نمی فهمیم. و چگونه هم می توانیم؟ خدایی که جهان را آفرید، اجازه می دهد در این دنیا چیزهایی رخ دهد که برای ما مانند آنچه بر ایوب گذشت به نظر می رسد. ما حتی غالباً نمی دانیم چرا خودمان کارهایی را که انجام می دهیم، انجام می دهیم؛ پس چگونه می توانیم همیشه خدا را درک کنیم؟

و با این حال، وقتی سخنان ایوب را می خوانم، در نهایت باور نمی کنم که او فقط از خدا می ترسد. در شکایت او جرقه ای از امید هست، نوعی اعتماد سرسختانه. ایوب گفت وگو با خدا را قطع نمی کند، بلکه خود را در معرض خطر قرار می دهد که شاید خدا او را سرجایش بنشاند واقعاً شجاعانه! او و همچنان از خدا پاسخ انتظار دارد. ایوب کاری می کند که ما باید از او – بیاموزیم: او دست از تلاش نمی کشد، بلکه مدام خدا را صدا می زند – نمونه ای عالی ای جماعت عزیز، ایمان ما اغلب به این معناست که از جنبه های غیرقابل درک خدا به سوی همان چیزی پناه ببریم که او در قلبش به ما نشان داده است. ایمان ما یعنی در برابر همه چیزهای نامفهوم این دنیا، به محبت خدا چنگ بزنیم – به محبت او نسبت به ما. اگر خدا پسر خود را حتی در مرگ بر صلیب تنها نگذاشت و او را از مرگ به حیات جاودان رساند، او نیز در میان تمام رنج ها با ما خواهد بود و ما را از آن ها عبور خواهد داد و به جلال ابدی خود خواهد رساند. در آنجا خواهیم فهمید آنچه اکنون تاریک و نامفهوم است، و محبت او زندگی ما را روشن خواهد ساخت. آمین